

دیرانه‌های شهر باستانی استخر

علی ساهی

رودخانه پلوار از قاضیان قصر یعقوب که دهکده ایست حدود سی کیلومتری شمال باختری جلگه پاسارگاد (آرامگاه و کاخهای کوروش بزرگ) بسوی آن جلگه روان می‌باشد، و پس از طی مقداری راه با آب رودخانه لاسور و یک شاخه دیگر از آب قشلاق روبهم، تشکیل رودخانه پلوار را می‌دهد. زهش آب در مسیر رودخانه با فرونی آب آن کمک مینماید.

برحسب نوشته ابن بلخی مورخ سده پنجم هجری در فارس نامه، پلوار چون از دهی بنام «پروآب» سرچشمه گرفته آنرا بهمین نام «پروآب» نامیده‌اند که گذشت زمان و قلب و جابجا شدن حروف «پلوار» گردیده است. نوشته ابن بلخی چنین است:

«نهر پرواب: منبع این رود از دیهی است که آنرا پرواب گویند و این رود مبارک است و بیشترین نواحی مرودشت را آب دهد و در رود گرفتند»^۱.

جای دیگر در وصف کوره استخر می‌گوید: «رود پرواب رودی است که باصطخر مرودشت آید. آبی خوش و گواراست».

یکصد و پنجاه سال پیش از تألیف فارس نامه ابن بلخی، اصطخری متوفی ۳۴۶ ه. ق در کتاب «مسالك والممالك»

اسلامی می‌باشد. ولی وجود آب فراوان رودخانه پلوار وزمینهای گسترده حاصلخیز پیرامون آن، مینمایند که از دوران کهن، جایگاه مردم و عشیره‌هایی بوده که در این دیار می‌زیسته، و آبادی بزرگی را تشکیل داده بودند.

آنچه میتوان گفت اینست که شهر باستانی استخر در زمان فرمانروائی شهریاران هخامنشی آباد و پر جمعیت و شهر منسوب به پایتخت (تخت جمشید) بوده، و نفوس زیادی در آنجا می‌زیسته، و محل بازرگانی و کشاورزی و دادوستد و مقر خاندانهای کهن و سرشناس و برگزیده زمان بوده است.

گسترش شهر را تاریخ نویسان قدیم از «جلو در» تا «جلو گیر» یعنی پهنای تمام جلگه مرودشت دانسته، اما چیزی که فعلاً معین و مشهود است، حدود این شهر از خاور، تا نزدیک‌های روستای سیدان و فاروق، و از باختر به روستای زنگی‌آباد، و جنوب و شمال آن نیز کوه‌های تخت جمشید (کوه رحمت) و نقش رستم (کوه حاجی‌آباد) بوده است. رودخانه سیوند (همان پلوار) که اکنون این نواحی را سیراب می‌سازد، از شمال باختری شهر استخر روان است، و زمینهای اطراف آنرا سیراب و سرسبز و پر درخت ساخته بود.

استخر مانند هگمتانه و شوش و ری، یکی از شهرهای معمور و مهم ادوار باستانی و بزرگترین و باشکوه‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای پارس بوده، که از حدود پنج شش سده پیش از میلاد، یعنی از زمان شاهنشاهی هخامنشی تا سده دهم میلادی (چهارم هجری). دایر و آباد و مرکز بازرگانی و سیاست و حکومت پادشاهان و امرای محلی پارس، و جایگاه موبدان و دبیران و دستوران دین زرتشتی بوده است. ویرانه‌های گسترده آن در هفت کیلومتری شمال تخت جمشید، کنار چپ راه شیراز به اصفهان قرار گرفته، و نمودار شکوه دیرینه‌ای می‌باشد، که سه شاهنشاهی بزرگ هخامنشی و اشکانی و ساسانی بآن داده بود. آثار دروازه سنگی آن سوی راست راه شیراز به اصفهان هنوز بر جای مانده، و مانده‌های کاخ ویران شده‌اش با ستونها و سر ستون‌هایی که در گوشه و کنار پراکنده است، نمودار عظمت دوران آبادیش می‌باشد.

از تاریخ بنای این شهر که چه زمانی دایر گردیده، آگاهی درستی در دست نیست. زیرا نبشته و آثاری که تاریخ آنرا از پیش از دوره هخامنشی تعیین نماید دیده نشده، و آثاری هم که در خلال کاوشها بدست آمده، بیشتر مربوط به عهد هخامنشی و ساسانی و سده‌های نخستین

ضمن ذکر رودخانه‌های فارس درباره این رودخانه نوشته است^۲: «رود فرواب از جویرقان بیرون آید. از جایی که آنرا فروآب گویند و در زیرپول (پل) خراسان بگذرد، و بر در اصطخر (استخر) و برود کر پیوندد». این تاریخ‌نویس فارسی در شرح نواحی کوره استخر، «جویرقان» را ناحیه‌ای نوشته که روستایش را مشکان میخوانده‌اند^۳.

قبل از اصطخری مؤلف حدودالعالم ضمن شرح رودهای ایران درباره پلوار مینویسد: «و دیگر رود فرواب است هم از پارس از روستا و فرواب‌رود روی بمشرق نهاده و چون بناحیت اصطخر رسید عطف کند و بر مشرق اصطخر اندر رود کر افتد. و این رود کر درست‌ترین آبی است اندر پارس و بهترین...»

لیسترنج^۴ - خاورشناس نامی انگلیسی در کتاب «سرزمینهای خلافت شرقی»^۵، مینویسد: که سرچشمه رود پلوار از دهکده فروآب^۶ در ناحیه جاویرکان (جویرقان)^۷ در شمال اوجان یا ازجان^۸ میباید. فروآب معرب پرواب است. مؤخذ لیسترنج هم همین کتابهای اصطخری و مقدیسی و ابن بلخی و مستوفی و حافظ ابرو و یاقوت حموی میباید. این نامها اکنون زبازرد نیست، تنها جایی است بنام «جوکان» آنسوی «باغ‌سیاه» که هم تنگی و هم دهی بآن نام است و حدود آن تا مزایجان میرسد. یک‌رشته از رودخانه پلوار از تنگ‌قلی وارد بلوک مشهد مادرسلیمان میشود.

این رود پس از سیراب ساختن جلگه مادر سلیمان (پاسارگاد) از میان درختان سرسبز و انبوه بید و گز و دیگر درختان طبیعی، در بستر ماریچی خود بسوی تنگ بولاغی و دشتی بهمین نام به جلگه سرسبز و گسترده دیگری بنام سعادت‌آباد و سیوند سرازیر میشود و پس از سیراب ساختن زمینها و باغهای انبوه سیوند، و گذشتن از بلوک خفرك بالا و پائین

و شهر باستانی استخر و جلگه مرودشت، در کنار پل‌خان برود کر ملحق میشود و به بند امیر میرود.

شهر استخر مانند سایر شهرهای باستانی باروهای استوار داشته که در دوره‌های اسلامی نوبه به نوبه بدست سرداران و فرستادگان خلفا ویران گردیده است.

نام استخر نخستین بار در سنگ‌نبشته پهلوی شاپورسکانشاه، که بر جرز سنگی ایوان جنوبی کاخ تَجَسَر تخت جمشید نقش بسته، خوانده شده است. در این سنگ‌نبشته شاپور سکانشاه پادشاه سیستان و پنجاب و هند هنگام برگشت به مقر فرمانروائی خویش از این شهر میگذرد، و سپس به تخت جمشید میآید و در آنجا که خاطره این دیدار را می‌نگارد، مینویسد که به «استخر» رفته است^۹. در سنگ‌نبشته پهلوی شاپوریکم در اطراف کعبه زرتشت نقش رستم نیز بنام ملکه «استخریات» اشاره‌ای شده است^{۱۰}.

استخر را تخت طاوس هم میگویند و تصور می‌رود تخت طاوس بود که بتدریج به طاوس تبدیل گردیده، و همچنین واژه طاوس ممکن است از «تیئوس» یونانی که بمعنی خداوند است گرفته شده باشد. در اینصورت تخت طاوس «تخت تائیس»، «تخت خداوند» معنی میدهد.

پس از آتش‌سوزی و ویرانی تخت جمشید و برچیده شدن شاهنشاهی هخامنشی، این شهر تا چندی رونق و اهمیت خود را از دست داد، و پاره‌ای از تاریخ‌نویسان نوشته‌اند که مردمان آنجا مورد بغض و غضب سایر مردم کشور بودند، از آنجهت که چرا از سپاهیان اسکندر جلوگیری نکردند و در برابر آتش زدن اسکندر و ویرانی و تاراج تخت جمشید ساکت ماندند. این روایت اساس و معنای صحیحی نمیتواند داشته باشد. زیرا با آن پیشرفت سریع سپاهیان اسکندر، وادبار و پیش‌آمد ناگواری که گریبان‌گیر سپاهیان ایرانی گردیده بود، از دست ساکنان یک شهری

چه برمیآمده، بویژه آنکه اگر گفته‌های تاریخ‌نویسان درست باشد، «تیری‌داد» خزانه‌دار و فرمانده فوج جاودان که نگاهداری تخت جمشید را نیز عهده‌دار بود، خود اسکندر را بآنجا راه داده بود! از چگونگی و وضع این شهر در زمان اسکندر و جانشینان او در دوره پارتها کمتر آگاهی در دست است، و تنها مدارکی که مینمایاند نواحی پارس و استخر که مرکز آن استان بوده چه حال داشته، وجود چند سرستون که نقش یونانی دارد، و پیدایش چند سکه از فرمانروایان محلی «فراقاداران» در نواحی نامبرده است. این برهه از آن زمان تظاهرات اردشیر پاپکان که نزدیک به پانصد سال طول کشید، از روی مدارک موجوده بسه دوره بخش شده است:

دوره یکم: که زمان اقتدار مقدونیها و جانشینان اسکندر بوده، سکه زندگان خود را فرادار خوانده و دوره‌ایست که حاکم و شهربان پارس و استخر، دست‌نشانده سلوکیها و تحت نفوذ آنها بوده‌اند، و بیش از پنجاه شصت سال طول نکشیده است. سکه‌های سیم پیدا شده مربوط باین دوره، یکسوی آن خط آرامی و سوی دیگر آتشگاه است و پرچمی نیز روی آن نقش گردیده.

۱ - صفحه ۲۱۲ فارس‌نامه ابن‌بلخی بکوش علی‌نقی بهروزی. چاپ شیراز.

۲ - صفحه ۱۰۸ مسالك وممالك باهتام ابرج افشار.

۳ - صفحه ۹۸ همان کتاب.

4 - Listrange.

5 - Land of Eastern Coliphat.

6 - Furvab.

7 - Jawbarkan.

8 - Ujan.

۹ - ترجمه این سنگ‌نبشته در صفحه ۶۴ کتاب تمدن ساسانی جلد اول تألیف این‌نویسنده نقل شده است.

۱۰ - صفحه ۵۱ همان کتاب.

آثار قابل ملاحظه‌ای که از این دوره در ویرانه‌های استخر مانده، عبارت از چند تکه ستون ساده است که دارای ظرافت چندان هنری نیست و سرستونها به شیوه کرینت و بشکل لتوس میباشد، که تقلید از ستون‌سازی یونان است بدون اینکه تغییری بر حسب سلیقه خود در آنها داده باشند، و میرساند که چگونه پس از ورود اسکندر و مقدونی‌ها بایران، در بعضی موارد تا چند هنر یونانی بی‌کم و کاست در هنر ایرانی هم‌خانمی نفوذ پیدا کرده است.

دوره دوم: دوره استقلال پارس است. یعنی پارسیها در این دوره سر از فرمانبرداری سلوکی‌ها باز زده، و خود تشکیل حکومتی دادند. در این دوره صاحبان مسکوک عنوان شاهی «ملکا»: بزبان آرامی بخود داده‌اند. این دوره مطابقت مینماید با فتح پارس بدست اشک ششم (مهرداد یکم ۱۷۱ - ۱۳۸ ق.م) که در اواسط سده دوم پیش از میلاد انجام گرفت و در حدود یکصد و اند سال دوام داشت.

دوره سوم: زمانی است که پارس دست‌نشانده اشکانیان گردید، و تقریباً سیصد و پنجاه سال طول کشید. در مسکوکات این دوره شاه پارس لباس پارتی دربر دارد و یک طرف سکه، شکل آتشکده نقش شده و در بعضی از آنها نگاهدارنده آتش نیز در کنار آتشکده نشسته است.

امرا و پادشاهان محلی را آثریات «آذربان» مینامیدند. زیرا در حالیکه رتق و فتق امور استان و منطقه با آنها بوده است، سرپرست آتشکده و موبدان و نگاهدارنده اصول مذهب مزدپرستی و اجراء مراسم و آداب نیز با آنها بوده است و در حقیقت اصول دیانت زرتشت و بسیاری از آداب و شعائر قوم پارس و ملیت ایرانی، بواسطه آنها محفوظ ماند که بعداً بدست خاندان ساسان و پاپک رونق و ترویج بیشتری یافت.

اهمیت شهر استخر در شاهنشاهی ساسانی:

پس از آنکه باز قزوین و شکوه شاهنشاهی از خاور بجنوب منتقل شد و اردشیر پاپکان بنیاد شاهنشاهی ساسانی را پی‌ریزی و شالوده‌گرایی کرد، شهر استخر هم مرکز یکی از کوره‌های پنجگانه پارس گردید.

استان پارس در آترمان به پنج کوره یا خَره^{۱۱} (ناحیه) بخش میگردد: کوره استخر، اردشیرخوره، دارابگرد، بیشاپور، ارجان.

کوره استخر بزرگترین شهرستان و از شمال تا یزد و نائین، و از جنوب تا شیراز محدود میگردد، و همین شهر استخر مرکز و حکومت‌نشین آن بوده است.

کوره اردشیر از شیراز تا خلیج فارس و جزایر جنوبی (از خارک تا قشم) مشرق آن دارابگرد و مغربش کوره شاپور بوده است. مرکز آن شهر گور یا فیروزآباد بوده است.

کوره دارابگرد شامل شهرهای داراب و فسا بوده، و فسا در آن زمان از جهت جمعیت و وسعت و آبادانی دومین شهر فارس شمرده میشده است. این کوره بعدها به «شبانکاره» معروف گردید.

کوره شاپور کوچکترین کوره و شامل بیشاپور و کازرون و اطراف آن بوده است.

کوره آرگان یا ارجان قسمت مغرب فارس یعنی بهمان تا گناوه را شامل میشده است.

دودمان و نیاگان اردشیر ساسانی در همین شهر استخر زندگی میکردند. ساسان و پاپک، پدر و نیای او سرپرست و آذربان آتشکده و مخصوصاً پاپک موبد بزرگ و متولی پرستشگاه آناهیتا که یکی از پرستشگاههای بزرگ ایرانیان باستان است، بوده.

آناهیتا «ناهید» فرشته موکل آب و حاصلخیزی بوده و در اوستا «اردوی

سورناهیبت»^{۱۲} بمعنی «آب توانای پاپک و بی‌آلایش» آمده. ستاره زهره را هم باین نام نامیده‌اند.^{۱۳}

سواى پرستشگاه ناهید استخر، سه پرستشگاه مهم دیگر در کنگاور و همدان و شوش بوده است، مراسم تاجگذاری نخستین شاهنشاه ساسانی اردشیر یکم و شاپور فرزندش و نرسی و شاید چندتن دیگر از پادشاهان ساسانی در این پرستشگاه انجام گرفته که بیادبود آن نگاره‌هایی از این مراسم در نقش رستم و نقش رجب نقش گردیده است، و بنا بروایت طبری تاریخ‌نویس شهر ایرانی در همین نیایشگاه بسال ۳۴۰ میلادی زمان پادشاهی شاپور بزرگ «شاپور دوم» سرهای شهدای عیسوی را آویزان نموده بودند. تاجگذاری یزدگرد سوم واپسین شهریار ساسانی هم در این شهر و در همین پرستشگاه انجام گرفت.

بنابر این شهر استخر در آغاز شاهنشاهی ساسانی به برترین پایه اهمیت و رونق رسیده بود، و هیچگاه علاقه پادشاهان ساسانی از این شهر که زادگاه نیاکانشان بود قطع نگردیده بود. لیکن از لحاظ سیاسی و نبردهای دائمی که با روم خاوری داشته‌اند، نمیتوانستند استخر را پایتخت همه پهنه گسترده شاهنشاهی قرار دهند بنابراین تیسفون که پایتخت اشکانیان بود، و تا حدودی در مرکز شاهنشاهی قرار داشت پایتخت قرار گرفت. تنها چون استان پارس و استخر زادگاه آنان بود و از آن دیار برخاسته بودند، در نواحی مختلف آن استان مانند فیروزآباد، بیشاپور کازرون، سروستان، دارابگرد کاخها و آتشکده‌ها و پرستشگاهها و دژهایی ساختند.

یزدگرد سوم واپسین شهریار ساسانی هنگامی که کودک بود برای آنکه او را از دم شمشیر شیرویه رهائی دهند به این شهر آوردند و زیر سرپرستی دایه‌ای در یکی از دژهای استخر نگاهداری نمودند.

پس از آنکه ده دوازده تن از دودمان ساسانی و از نوه و نبیره انوشیروان و خسرو پرویز را بروی کار آوردند، و هر کدام را پس از چند روز یا چند ماه کشتند، یزدگرد را که در آن هنگام جوانی پانزده شانزده ساله بود پیادشاهی برگزیدند. (۶۳۲ میلادی) یزرگان استخر او را به پرستشگاه آناهیتا بردند و در همانجا تاجگذاری نمود و سپس روانه تیسفون (مدائن) گردید.

در زمان همین شهریار نگون بخت بود که سپاهیان تازی پس از جنگهای معروف قادسیه (۶۳۷ میلادی) که بسقوط مدائن منجر گردید و جنگ جلولاء، ۶۳۸ م و نهاوند ۶۴۲ م برابر سال ۲۰ هـ. ق بقرآسا به عمر سومین شاهنشاهی بزرگ ایرانی پایان داده شد و آخرین فصل تاریخ درخشان ساسانیان با این سقوط بسر رسید و شاهنشاهی کهنسالی پس از ۱۲۰۰ سال جهانگیری و جهاننداری از هم گسیخته شد، و میدان تاخت و تاز تازیان گردید. یزدگرد که شاهد خاموشی این پرتو فروغ بود، پس از گذراندن روزهای نکبت باری در نزدیکی مرو، بدست آسیابانی بنام خسرو کشته شد. (۳۱ هـ. ق برابر ۶۵۲ میلادی).

شهر استخر علاوه بر اینکه مرکز کار و جنبش اقتصادی و ترویج دین مزدیسنا بوده، محل نشر دانشها و نگاهداری آثار و کتابهای علمی و دینی هم بوده است. مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف درباره کتابی که در این شهر دیده، از روی آن شرح رنگ جامه های شهریاران ساسانی را میدهد که منبع موثق و مورد اعتمادی است که ما را بر رنگ و شکل جامه های عهد ساسانی آگاه میسازد.^{۱۴}

استخر پس از اسلام :

پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی که بیش از چهار سده در خاورمیانه و خاور نزدیک و آسیای میانه فرمانفرمائی

داشتند، شهر استخر نیز چون بسیاری از شهرهای ایران میدان تاخت و تاز سپاهیان تازه نفس تازی و زدوخوردهای پی در پی و شاهد تاراجهای جبران ناپذیر و کشتارهای سخت گردید که سرانجام بزوال او منتهی شد.

نخستین باری که نیروی اسلام بر این شهر تاخت سال ۱۸ هـ. ق در زمان خلافت عمر بود. در این سال سپاهیان تازی به سرکردگی «عثمان بن ابی العاص» پس از گشودن کوره های شاپور و اردشیرخوره «فیروزآباد» و دارابگرد، بسوی این شهر آمدند. فرماندار استخر «هیرید» داماد یزدگرد سوم که پیش از آن نیز درپارس بوده، و در یکی دویزدومبار با تازیان دست و پنجه نرم کرده بود، با درپیش گرفتن روبه مسالمت آمیز و پذیرفتن شرایط صلح و تعهد پرداخت باج و خراج، موقتاً شهر را از ویرانی و تاراج و کشتار نیروی مهاجم در امان نگاهداشت. ولی تسلیم و پرداخت باج بر مردمان خونگرم پاری که چندین سده فرمانروای جهان و باجگیر بوده اند، سخت ناگوار و گران بود و چندی نپائید که از فرمانبرداری امرای تازی سرپیچیدند. ازینرو در سال ۲۹ هـ. ق «عبدالله بن عامر» سردار دیگر عرب پس از خوابانیدن شورش شهر گور (فیروزآباد) بسوی استخر شتافت. ساکنان شهر سخت پایداری کردند و رشادتها بروز دادند تا مگر تسلیم سردار تازی نشوند، ولی سرانجام او با قهر و غلبه شهر را گشود و کشت و کشتار مدهشی نمود و آنجا را به شریک ابن اعور وا گذاشت.

شریک در همان آغاز حکمروائی خود پرستشگاههای باستانی را ویران و بجای آن مسجد جامعی بساخت. اصطخری این مسجد را بنام مسجد سلیمان در کتاب خود یاد کرده است، و مسعودی هم ضمن توصیف ویرانه های این شهر درباره این مسجد نوشته است:

«من این مسجد را دیده ام تقریباً

در يك فرسنگی شهر استخر قرار گرفته، بنائی زیبا و پرستشگاهی باشکوه است. در آنجا ستونهایی از سنگ یکپارچه با قطر و ارتفاع حیرت بخشی دیدم که بر فراز آن اشکال عجیب از اسب و سایر حیوانات غریبه نصب بود و هم از حیث شکل و هم از لحاظ عظمت شخص را حیرت می افکند. در گرد بنا خندقی وسیع و باروئی از سنگهای عظیم کشیده بودند، مستور از نقوش برجسته بسیار ماهرانه. اهالی آن ناحیه این صورتها را به پیمبران نسبت میدهند».

بطوریکه از نوشته مسعودی برمیآید، مسجد نامبرده جایگزین کاخها و پرستشگاههای هخامنشی و ساسانی شده که از سرستونها و ستونها و سنگ نگاره های موجود در آنجا برای ساختمان مسجد استفاده کرده اند. همانکار که امرای اسلامی درپاسارگاد نمودند و از ستونهای کاخ پذیرائی و کاخ ویژه کوروش بزرگ برای ساختمان مسجدی در اطراف آرامگاه کوروش استفاده کردند، که تا پیش از برگزاری مراسم جشن دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی ایران (مهرماه ۱۳۵۰) درگاه سنگیش با سنگ نبشته بنام اتابک سعدزنگی بجای مانده بود. تازیان در آن زمان ذوق و سلیقه و دانش و هنر جالبی نداشتند که بتوانند يك بنای هنری با آن اوصافی که مسعودی گفته، بسازند. مضافاً بر اینکه مساجدی هم که در بصره و کوفه

۱۱ - واژه خره یا خوره در پاری باستان بمعنی «روشنی» آمده. نئید که واژه کوره را از «خورا» یونانی دانسته زیرا واژه شهر در پاری باستان خستر میباشد که بتدریج به واژه شهر تبدیل یافته. کوره معرب خوره است.
12 - Ardivisoura Anahita.

۱۳ - شرح این پرستشگاه در کتاب تمدن ساسانی جلد یکم صفحه ۳۱۷ تألیف این نویسنده داده شده است.

۱۴ - عین نوشته او در صفحه ۲۰ کتاب تمدن ساسانی جلد دوم تألیف این نویسنده نقل گردیده است.

احداث گردید ، باز بدست معماران و هنرمندان ایرانی بوده است.

ده سال بعد یعنی سال ۳۹ هـ . ق زیاد بن ابیه طائفی از طرف خلیفه فرمانروای کل فارس شد و او شهر استخر را مرکز و جایگاه خود قرار داد و در سال ۶۸ هجری این سمت به عمر بن عبدالله برگذار شد .

استخر در اثر شورشهای پی در پی و نرفتن زیر بار امرا و سرداران تازی و جنگهای خونین که در آنجا روی داد، کم کم رو بویرانی رفت تا در سال ۷۴ هـ . ق که محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج شهر شیراز را گسترش داد و پایگاه خود قرار داد ، دیگر استخر از آن اهمیت و مرکزیت و آبادانی خود افتاد و گروهی از ساکنان آنجا بسوی شهر شیراز رفتند. دروازه اصفهان کنونی شیراز تا چند سده بنام دروازه استخر نامیده میشد ، یعنی دروازه ای که بسوی شهر استخر میرفته اند.

چون دوره خلافت به عبدالله بن معاویه رسید ، محارب بن موسی یشگری که از متنفذان فارس بوده بشهر استخر آمد فرماندار را بیرون کرد و برای خلافت عبدالله بن معاویه از مردم بیعت گرفت و خلیفه را با تشریفات و شکوه بسیاری از اصفهان باستخر آورد (سال ۱۲۹ هـ . ق). استخر در اینسال پس از یک سده وربع ادبار و شورش برای چند روزی باز جایگاه دربار خلیفه مسلمانان شد^{۱۵} .

دوسال بعد عبدالله بن معاویه بدست معن ابن زائده سردار فرستاده شده از طرف یزید ابن عمر رانده شد و شکست خورد و این شهر تاریخی باز میدان کارزار و زدو خورد گردید.

شهر استخر پیوسته رو بویرانی و رکود میرفت تا سرانجام بطوریکه نوشته اند در سال ۴۳۶ هـ . ق محی الدین ابو کالیجار بویهی شهر را بکلی ویران و ساکنان آنجا را بشیراز کوچانید و از آن پس این شهر مقدس و بزرگ پارس وبانوی

شهرهای ایران پس از پانزده سده شکوه و جلال، و شاهد بزرگیها و تاجگذاریها و جشنها وشادیها ونبردها و دگرگونیهای مهم تاریخی ، بطوری ویران گردید که دیگر روی آبادی ندید و از زیر خوارها خاک گذشت زمان کمر راست نکرد و شهری که صدها هزار نفر جمعیت داشت در سال ۵۰۰ هـ . ق که ابن بلخی نویسنده کتاب فارس نامه آنجا را دیده، مینویسد : که استخر دهی بیش نیست که فقط صد مرد در آنجا زندگی میکنند و اینک آن صدمرد نهصد سال پیش هم در آنجا نیست.

این مورخ حوادث و تحولات این شهر را در سالهای نخستین ورود تازیان چنین نوشته است:

«در سال ۲۸ از هجرت و در آنوقت بابک در استخر بود، و در میان ایشان صلح پیوست و عبدالله بن عامر^{۱۶} از آنجا باعمال «جور» رفت و شهر جور را حصار میداد در میانه خبر رسید که مردم استخر عهد بشکسته و عامل او را کشتند، و چندان توقف نمود که جور را بستند و در سال سیام از هجرت سوگند خورد، که چندان بکشد از مردم استخر، که خون براند. باستخر آمد و بجنگ بستند. پس حصار در آن و خون همگان مباح گردانید و چندانک میکشند، خون نمیرفت، تا آب گرم بر خون میریختند، پس میرفت و عدد کشتگان که نام بردار بودند، چهل هزار کشته بود، بیرون از مجهولان ، و اول خلل و خرابی که در استخر راه یافت آن بود، و این فتح در سال ۳۲ بود از هجرت، پس حادثه امیر المؤمنین عثمان افتاد و نوبت خلافت با امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد. ولایت عراق و پارس جمله بعبدالله بن عباس رضی الله عنهما سپرد و در آن روز مردم استخر دیگر باره سر بر آوردند و غدر کردند. عبدالله بن عباس، لشکر آنجا کشید و استخر بقهر بگشاد و خلافتی بی اندازه بکشت، و چون این آوازه بدیگر شهرهای پارس افتاد

هیچکس سر نیارست آوردن، جمله صافی و مستخلص ماند و هر روز اسلام ایشان زیادت میشد، تا همگان برگذشت روزگار مسلمان شدند، و در پارس تا اسلام ظاهر شدست همگان مذهب سنت و جماعت داشته اند، و مبتدعان آنجا ثبات نیابند و تعصب مذهبی گیری ندانند...»^{۱۷}

صاحب شیراز نامه نیز این قسمت را متذکر شده و مینویسد: «چون دور خلافت بعثمان رسید عبدالله بن عباس را با لشکری گران باستخر فرستاد و گروهی از کفتار که مانده بودند، لطفاً و عنفاً در قید تسخیر زبون ساخت ، بعضی را بکشت و بعضی مسلمان گشتند.

در تاریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد از شهر استخر بقتل آوردند تا آنرا مسخر گردانیدند، و بدین نوع مجموع اقطار و قلاع فارس را در تحت ضبط در آوردند، و بنیاد کفر را منهدم ساختند و در آن دیار مسجد و صوامع برافروختند.»^۱

شهر استخر از نظر تاریخ نویسان بعد از اسلام :

ابواسحق ابراهیم اصطخری که خود ازین شهر برخاسته در مسالك و ممالک در شرح اصطخر و ذکر نواحی آن چنین مینویسد :

«اصطخر شهر است نه خرد و نه بزرگ، قدیمتر همه شهرهای پارس است. فراخی آن قدر یک میل بود. پادشاهان پارس آنجا مقام داشتند. اردشیر آنجا بوده است. و در خبر میآید که سلیمان پیغامبر علیه السلام بامداد از طبریه برداشتی ، شب باصطخر رسیدی. و به اصطخر مسجدی هست ، مسجد سلیمان ابن داود خوانند . و قومی گویند کی جم پیش از ضحاک بود. سلیمان اوست و غلط میگویند . و در قدیم اصطخر را بارو بودست و پل خراسان برون از شهر است»^{۱۸} .

« بناحیت اصطخر بناهای عظیم



ستون و ته ستونها و تخته سنگهای عهد هخامنشی در ویرانه‌های استخر که در دوران اسلامی مورد استفاده مجدد واقع شده است

ندارد. قوین منبر ندارد. طرحیشان منبر

۱۵ - صفحه ۱۰ فارس نامه ناصری.

۱۶ - ابوکالنجر هم نوشته‌اند. او فرزند ابوشجاع سلطان الدوله ابن ابی نصر بهاء الدوله دیلمی و او را ابوکالنجر مرزبان صمصام الدوله مینامیدند. زمان فرمانروائی او از ۴۱۵ ه.ق تا ۴۴۰ ه.ق بوده و یک ابوکالنجر دیگر نیز در تاریخ هست که از نواده‌های قابوس و آل زیار میباشد. (انوشیروان ابن منوچهر ابن قابوس).

۱۷ - صفحه ۱۳۴ فارس نامه ابن بلخی بکوشش علی نقی بهروزی.

۱۸ - صفحه ۱۱۰ مسالك وممالك بکوشش ایرج افشار.

۱۹ - صفحه ۱۳۱ همان کتاب.

۲۰ - صفحه ۱۳۵ .

۲۱ - صفحه ۱۳۷ .

«کوره‌های پارس پنج کوره‌اند ، و بزرگتر و فراخ‌تر کوره اصطخر است. اصطخر شهری است بزرگ چند اردشیر خوره باشد به بزرگی. و به اردشیر خوره شهرهاست چون شیراز و سیراف.

ناحیت یزد بزرگتر از نواحی اصطخر میباشد. سه جایگاه مسجد آدینه دارد : کته و میید و نائین و بهره . ناحیت رودان از کرمان بودست، با عمل فارس گرفتند و مقدار ناحیت اصطخر شست فرسنگ باشد. ابرقو شهری است. اقلید و سرمق دوپاره شهرند ، بیارسی کلید و سرمه خوانند.

ناحیه جویرقان، قصبه آنرا مشکان خوانند. ارخمان شهری است. جارین منبر

هست. از سنگ صورتها کرده و بر آنجا نبشته و نگاشته. گویند مسجد سلیمان علیه السلام بودست، و دیوان ساخته‌اند و مانند آن در شام و بعلبک و مصر هست. و بناحیت اصطخر سببی باشد، یک نیمه شیرین و یک نیمه ترش. مرداس ابن عمر این سخن با حسن بن رجا بازگفت، انکار کرد. بفرستاد تا بیاوردند و بوی نمود»^{۱۹}.

ضمن صادرات شهرهای فارس آهن را از کوههای استخر نوشته است که استخراج مینموده‌اند، و کرباسهای باریک را نیز نوشته است^{۲۰} و خراج آنجا را از شیراز قدری کمتر دانسته یعنی از لحاظ وصول مالیات و خراج اول شیراز و بعد استخر را بشمار آورده است^{۲۱}.

ندارد. بوان قصبه آن مریزجان است. رهنان منبر ندارد. آباده دیه عبدالرحمن باشد. مهرزنجان و خوزستان منبر ندارد. بودنجان قریه‌الاس خوانند. صاهک الکبری، و صاهک الصغری منبر ندارد. مروسف منبر ندارد.

شهر فائک، هراة، رودان، کلس، خبر، انکان، سرشک، راذان، بیضا، هزار، مائین، ابرج، رامجرد، هردو منبر ندارد. ناحیت طسوج قصبه آن خرّمه. حیره منبر ندارد. کاسکان منبر ندارد. مهر، جاسقان، حمر، فاروق، این چهار منبر ندارد. سرواب و کمین هردو منبر ندارد. رون منبر ندارد. ارد، کورد، کلار، سروستان، اوسنجان، سردن، لورگان، اسلان، بامان، خمایگان سفلی «همایجان»^{۴۳}.

همین مورخ ضمن «حصون فارس» شهرهایی که حصار داشته استخر را با چند شهر آن ذکر کرده^{۴۴} و در «ذکر قلعه‌ها» راجع بقلعه‌های ناحیه استخر مینویسد: «قلعه سعیدآباد از کوره اصطخر یک فرسنگ بر باید شدن و آنرا در جاهلیت قلعه اسفندیار خواندندی، و در روزگار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضوان الله علیه زیادهن آیه درین قلعه شده بوی باز خوانند، وز آن پس و در روزگار بنی امیه منصور بن جعفر که والی پارس بود آنجا مقام کرد، بوی باز خواندند، وز آن پس مدتی خراب بود و بعد از آن محمد بن واصل الحنظلی آبادان کرد، والی پارس بود. چون یعقوب ابن اللیث اورا بگرفت باز بفرمود تا خراب کردند. دیگر باره آبادان کرد وزندان ساخت.

قلعه اشکنوان از روستای مائین. چشمه آب روان دارد و بدشواری برتوان شدن»^{۴۴}.

لیسترنج در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی راجع بقلعه سعیدآباد مینویسد: «درین مائین قلعه‌ای بوده است موسوم بسعیدآباد که بر فراز تپه تندشیمی ساخته

شده بود. این در ازمنه قدیم «اسفیدبذ» نام داشت و در زمان خلفای اموی مکرر مورد استفاده شورشیان و مخالفین واقع شده بود. بالاخره یعقوب لیث صفاری در پایان قرن سوم هجری آنرا تسخیر کرده و پس از مستحکم کردن و ساختن موانع لازم، زندان محکومین سیاسی قرار داد. اسم اسفیدبذ ممکن است بطور صحیح خوانده نشده باشد. زیرا گاهی هم بصورت اسفندیار نوشته شده و ظاهراً با اسفیدان مذکور در فارس نامه این بلخی و کتاب حمدالله مستوفی که نزدیک دهکده قهستان و غاری در کوه مجاور آن بود تطبیق میکنند»^{۴۵}.

مؤلف حدودالعالم مینویسد:

«اصطخر شهری بزرگ است و قدم و مستقر خسروان بوده است، و اندر وی بناهاست عجیب کی آنرا «مزکت سلیمان» خوانند، و اندر وی سیب باشد نیمه ترش و نیمه شیرین، و اندر کوه وی معدن سیم است»^{۴۶}.

ابن بلخی مورخ اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری راجع باستخر توضیحات مشروحی دارد که مطالبی از او قبلاً ذکر شد و قسمتهائی دیگر از آن بشرح زیر است:

«پارسیان گفته‌اند که دارالملک کیومرث اصطخر بوده است، و دیگر اصحاب تواریخ گفته‌اند که مقام او بدماوند بوده است، و بقول ایشان بعد از آن اصطخر را بنا کرد و دارالملک ساخت. . . . بعد از کیومرث، هوشنگ پادشاه شد و در اصطخر فارس بر وی بیعت پادشاهی کردند، و اصطخر را «بومی شاه» نام نهادند یعنی «مقام گاه شاه» و بلغت بادی^{۴۷} زمین را که مقام گاه اصلی باشد «بوم» خوانند. . . .»^{۴۸}

وی در شرح سلطنت و کارهای جمشید پیشدادی مینویسد: «اصطخر پارس را دارالملک ساخت و آنرا شهری عظیم گردانید. چنانک طول آن دوازده فرسنگ

در عرض ده فرسنگ است، و آنجا سرای عظیم بنا کرد از سنگ خارا، کی صفت آن بعد ازین در جمله صفت‌های اصطخر یاد کرده شود. و سه قلعه ساخت در میان شهر و آنرا «سه گنبدان» نام نهاد یکی قلعه اصطخر و دوم قلعه شکسته و سوم اشکنوان. بر قلعه اصطخر خزانه داشتی و بر شکسته فراش‌خانه و اسباب آن و بر اشکنوان زرادخانه پس بفرمود تا جمله ملوک و اصحاب اطراف و مردم جهان باصطخر حاضر شوند. چه جمشید در سرای نو بر تخت خواهد نشستن و جشن ساختن»^{۴۹}

ابن بلخی گسترش و حدود کوره استخر را چنین نوشته: «بسط این کوره جمله پنجاه فرسنگ طول در پنجاه فرسنگ عرض و حدود کوره از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نریز در عرض». شهرهای تابع این کوره را شهرهای زیر نوشته: یزد، کوروکلار، اسفیدان، قهستان، یزدخواست، خبرز، سروات، جرک، قالی، مائین، ابرقوبه، اقلید، سورمق، ارجمان، کامفیروز، کمه، فاروق، سیرا، صاهه، هراه، بوان، مروست، ابرج، استخر، مرودشت، رامجرد، قطره، خبر، نریز، کربال بالائین کربال پائین، بیضا، آباده، خرامه، موردوران.

ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی در کتاب شیراز نامه که بین سالهای ۷۴۳ و ۷۴۴ هجری تألیف کرده، پس از شرح کوره‌های پنجگانه راجع بشهر استخر مینویسد: «اما استخر اول شهری است که در فارس بنا کرده‌اند و بسط آن ۵۵ فرسخ است. کیومرث بنا فرمود . . . نقل است که شهر استخر بغایت معمور بوده در عهد کالنجار رهبری بظالم بود قتلش نام، آنرا غارت کرد و خراب گردانید . . . کتاب زند زردشت را درین جایگاه معین ساخته است»^{۴۵}.

«قاضی ناصرالدین» مؤلف «نظام»

التواریخ» مینویسد: «زردشت در استخر و کوههای آن سکنی داشته! در زمان گشتاسب زردشت پیدا شد و مردم را بدین مجوس دعوت کرد و از دین صابیان باز داشت، و در کوه نشست، و استخر مقام خود ساخت، و درین کوه دخمه‌ها و صورتها بوده، و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجاست... «گشتاسب بدین زردشت بگروید و با استخر آمد و در آنکوه نشست و در آنجا پگاه آتشکده‌ها ساخت.»

نسبت بروایت قاضی ناصرالدین ناگزیر ازین توضیح است که حضرت زرتشت بطور کلی بطرف فارس نیامده و تاریخ‌نویسان بعد از اسلام چون استخر را مقرر شاهان میدانستند، و معتقد بودند که او پدر بار شاهان کیان آمده و آنها بدین او گرویدند، و این آئین را اشاعه دادند، ازینرو تصور کرده‌اند که حضرت زرتشت با استخر آمده است. کما اینکه ابومنصور عبدالملک بن محمد اسمعیل ثعالبی که بین سالهای ۳۵۰ تا ۴۲۹ هجری در نیشابور میزیسته و دارای تألیفات زیادی است، در شاهنامه خود «شاهنامه ثعالبی» همین اشتباه را کرده و مینویسد که زردشت را در شهر فسا کشتند، و ازین قبیل گفته‌ها که همه از روی یک مأخذ نوشته شده در تواریخ مورخین بعد از اسلام دیده میشود.

صاحب کتاب مرآت البلدان مینویسد که: «منسوب باین شهر را اصطخری و اصطخرزی بزادتی زاء گویند. شهری است در فارس طول آن ۷۹ درجه و عرض آن ۳۲ درجه از اعیان مدن و حصون فارس و دارالملک آن ایالت است. گویند اول کسی که بنای این شهر نهاد اصطخر بن طهمورث پیشدادی بوده و این شخص نزد عجم بمنزله آدم ابوالبشر است... قبل از اسلام خزائن ملوک عجم در اصطخر بوده، اندریس بن عمران گوید: که بهترین مردم جسماً اهل اصطخرند، زیرا که همه پادشاه و پادشاهزاده‌اند...» بقیه

نوشته‌های این مورخ همان مفاد گفته‌های اصطخری است.

ابن اثیر جوزی در تاریخ خود گفته: «وقتیکه البارسلان اصطخر را فتح کرد، فیروزه‌ای در آن یافت که اسم جمشید در آن قدح نوشته بود. از عجائب اصطخر آن است که سیب نصف آن ترش و نصف دیگرش شیرین است.»

مسعودی در کتاب مروج الذهب مینویسد: «یکی از آتشکده‌های محترم مجوس در اصطخر است که ابتدا بتکده بود، همای دختر بهمن ملکه ایران بتکده را آتشکده کرد، بعد از چندی آتشی را که بعقیده عجم متبرک بود از آن معبد برداشته، پرستشگاه را ویران ساختند. در این سنه که ۳۳۲ هجری است در میان عوام معروف است که مسجد سلیمان پیغمبر بوده، و خرابه‌ها را بهمین نام میخوانند... اهل بلد گویند حضرت سلیمان صبح در بعلبک، و میان روز در ندمر (پالمیر)، و شام در استخر استراحت میکرد است.» نویسنده کتاب تاریخ حبیب‌السیبر مینویسد:

«اصطخر از بلاد قدیمه فارس و مشهور است که دارالملک سلیمان علیه‌السلام بوده است، و برطبق آیه کریمه (غذوها شهر و رواحها شهر) آنحضرت در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکده که فر و مردن آن از جمله علامات ولادت حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم در آن بوده است، و در برون آن شهر ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر است شکلی عظیم ساخته‌اند، و پیوسته باد بر آن هیکل میوزد، بنا بر آن گویند که سلیمان علیه‌السلام باد را در درون آن هیکل حبس کرده است (والعلم عندالله تعالی).

محمد مفیدی نجم‌الدین محمود هروی از مستوفیان دربار شاه سلیمان صفوی است. او در تاریخ جامع مفیدی که بسال ۱۰۷۷ هجری نوشته شده و در ۱۰۸۴ در هندوستان

در گذشته، درباره استخر نوشته است: «اصطخر از بلاد قدیمه فارس و مشهور است که دارالملک سلیمان بوده و در بیرون آن شهر ابنیه عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی نزدیک باصطخر هیکلی حبس کرده است، و عمارت چهل منار از غرائب روزگار است...»^{۳۱}

دانشمندان بزرگی که از شهر استخر برخاسته‌اند:

۱ - ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری معروف به کرخی متوفی ۳۴۶ ه. ق است که از هند تا دریای مغرب مسافرت کرد و دو کتاب یکی بنام مسالك والممالك و دیگری صورالاقالیم نوشته که در این مقاله، قسمتهائی از نوشته‌های اولی که با موضوع ما ملازمت داشت، نقل شد. این دو کتاب بزبان عربی نوشته شده و به فارسی نیز برگردانیده شده است.

۲ - حسن بن احمد بن یزید استخری که مدت‌ها در قم و سیستان قاضی بود و در ۳۲۸ ه. ق درگذشته.

۳ - بموجب نوشته اصطخری «سیبویه النحوی الکاتب» مؤلف کتاب

۲۲ - صفحه ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ کتاب مسالك وممالك اصطخری باهتمام ایرج افشار چاپ تهران سال ۱۳۴۰.

۲۳ - صفحه ۱۰۴ همان کتاب.

۲۴ - صفحه ۱۰۵ مسالك وممالك.

۲۵ - صفحه ۳۰۱ کتاب سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لیسترنج ترجمه محمود عرفان.

۲۶ - صفحه ۱۴۱ حدود العالم بکوشش دکتر منوچهر ستوده چاپ تهران سال ۱۳۳۷.

۲۷ - اولی وابتدائی.

۲۸ - صفحه ۳۳ فارس نامه ابن بلخی بکوشش علی نقی بهروزی.

۲۹ - صفحه ۳۸ فارس نامه.

۳۰ - صفحه ۱۶ شیرازنامه باهتمام دکتر بهمن کریمی چاپ شیراز.

۳۱ - صفحه ۲۳۳ جلد سوم کتاب حبیب‌السیبر جزء چهارم در ذکر بدایع و غرائب ربع مسکون.

معروف نحو که گور او در شیراز (محلہ سنگ سیاہ) است از اهل استخر بوده . ولی اکثرآ او را از اهل بیضائی شیراز که در آن زمان از مضافات استخر بوده، نوشته‌اند.

نتیجه کاوشهای باستان‌شناسی در استخر :

وجود رودخانه پلوار در کنار ویرانه‌های استخر مینمایند که از دیر گاهان این سرزمین جایگاه قبائل و طوائفی بوده که سرانجام به شهر و آبادی بزرگی منجر گردید، وجود مانده‌های يك سنگ‌نگاره کهنسال مربوط بهزاره دوم پیش از میلاد در نقش رستم زیر سنگ‌نگاره بهرام دوم ساسانی مؤید این نظریه، و میرساند که این ناحیه از هزاره‌های پیش از میلاد آباد و معمور بوده است. کاوش کنندگان در تخت جمشید برای روشن‌ساختن وضع و تاریخ این شهر يك سلسله کاوشهایی در چند جای استخر نمودند . نخستین باستان‌شناس که کاوش استخر را مورد توجه قرار داد پرفسور هرتسفلد آلمانی میباشد که در سال ۱۳۱۱ گمانه‌هایی زد و کاوشهایی نمود، و سپس جانشین او دکتر اریک اشمیت در نقاط دیگری بجهتجو پرداخت. ولی با آنکه تا عمق هفت هشت متری نیز پائین رفتند، و چند ماه با روزی صدها کارگر صرف وقت کردند، نتیجه‌ای که انتظار میرفت بدست نیامد. نتیجه این کاوشها که از طرف دو باستان‌شناس مأمور از طرف بنگاه شرقی شیکاگو در استخر بعمل آمد، پیدایش مقداری کوزه بدون لعاب و مقداری ظروف لعابدار مربوط به سده‌های نخستین اسلام و تعدادی مسکوک مربوط بهمان عهد میباشد، که مقداری از آنها بموزه ایران باستان (تهران) و مقداری نیز در موزه تخت جمشید نگاهداری میگردد.

خانه‌هایی که از زیر خاک بیرون آمده، عبارت از حیاط‌های کوچکی است که در دوره‌های اسلامی باسنگهای شکسته

نخستین اسلام در این سرزمین مینماید، که از آنجا این هنر به سایر نقاط ایران نفوذ پیدا کرده است.

توصیف این سفالها و کاشیها را دکتر ج . کریستی ویلسن نویسنده کتاب «تاریخ صنایع ایران» بنحو مطلوبی نموده و مینویسد که ۴۴ :

«سفال‌سازی پس از اسلام مانند سایر صنایع از روی اصول و نمونه‌های قدیم ساخته میشده، ولی بعضی اقسام جدید بزودی پس از غلبه اعراب بوجود آمد. دکتر اریک اشمیت در خرابه‌های استخر که در چند میلی شمال تخت‌جمشید واقع و مدتها پایتخت جنوبی ایران بوده است، به حفاریات و کاوش پرداخت و نمونه‌هایی از سفال دوره اولیه اسلام در این محل بدست آمد.

در این دوره لعاب ظروف برنگ آبی نزدیک به سبز و مانند سفال‌سازی زمان ساسانی ساخته میشده است. ظروفی نیز بدست آمده که علائم یا تصاویری روی آنها کنده شده یا قبل از آنکه لعاب داده شوند، کشیده شده است، و بعلاوه سبوه‌های قالبی زیاد از سفالهای لعاب نداده بدست آمده. این ظروف را از دو قسمت میساختند و بیکدیگر اتصال میدادند، و سروته آنها غالباً شبیه بوده است. قسمت جالب سفالی است که زیر لعاب، جلای طلائی دارد و گاهی یاقوتی رنگ شده و با تغییر نور، رنگهای مختلف بخود میگیرد، و حتی سبزرنگ هم میشود.

این قسم جلا دادن که از این ناحیه شروع شده در صنایع ایران مقام مهمی احرار نموده و از خدمات این منطقه به صنعت سفال در تمام دنیا است.

از رنگهای دیگر، لاجوردی است که روی زمینه خاکستری روشن یا کرم ساخته میشده. تصور میرود که این طرز کار یا خود ظروف از بین‌النهرین بایران آمده باشد . زیرا نمونه‌هایی شبیه باین ظروف در سامره پیدا شده است. بغیر از

کاوشهای هخامنشی و ساسانی بطور نامنظم فرش گردیده ، و اطراف آن اطاقهای خشتی کوچکی ساخته بودند. در این خانه‌ها گاهی دو سه چاه دیده میشود که بواسط تردیکی با رودخانه پلوار چندان عمیق نیست و زود بآب میرسد. پایه‌های ستون و تنه و سرستونها، در همه جا پراکنده و خود نمودار ویرانی و پریشانی این شهر باستانی در دوره‌های آخر حیات خود بوده است. در آنسوی رودخانه هم آثار خانه‌هایی است که دنباله شهر بوده و بواسطه پلهایی بیکدیگر متصل میشده است. در یکجای ویرانه‌های استخر هنوز يك ستون آن با سرستون دوسرگا و سه‌چهار درگاه سنگی که درزگیری و شفافیت و حجاری آنها عیناً همانند درگاهها و سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید و مربوط بهمان دوران میباشد، بجا مانده و تعدادی دیگر سرستون شکسته و سرگا و تنه‌ستون و زیرستون در همان حدود پراکنده است. پایه‌های جرز سنگی یکپارچه دروازه شهر در دامنه کوه طرف دست راست راه شیراز به تهران، هنوز سرپا و گویای يك ورودیه با عظمت و شکوهی برای این شهر بزرگ بوده است. دروازه نامبرده حدود شش متر پهنا و در وسط سه ستون داشته که نیمی از آنها برجای مانده. در دوسوی دروازه آثار دیوارهای سنگی و ساختمانهای دیده میشود. بر بدنه یکی از سنگهای شمالی این دروازه چند واژه پهلوی کنده شده است.

تکه ظرف‌های سفالی لعاب‌داری که در استخر پیدا شده بهترین نمونه‌های کاشی‌سازی ایران پس از اسلام است، که دنباله هنر سفال‌سازی ایران پیش از اسلام از لحاظ تبحر در این هنر ظریف دارای اهمیت و دقت میباشد. رنگ آمیزی و نوع کار و نقاشی روی سفال و طرز لعاب‌دادن روی آن و بکار بردن رنگهای پخته و زرین، حکایت از يك هنر عالی سفال‌سازی و کاشی‌سازی مهم و ماهرانه‌ای در سده‌های

این، نوع دیگری سفال بدست آمده که رنگ سبز وزرد با لعاب آن مخلوط شده و «لعاب پاشیده» نامیده میشود. طرز ساختن آن باین نحو بوده است که وقتی سفال مرطوب و هنوز خشک نشده بود رنگها را روی آن می‌ریختند، و این دو رنگ بایکدیگر مخلوط و اشکال نامنظمی تشکیل میدادند. از این قسم سفال درسامره نیز پیدا شده، و چنین تشخیص داده شد که احتمال میرود این قسم سفال لعاب پاشیده از چین آمده و در ایران و بین‌النهرین از آن تقلید شده باشد.

سایر اشیائی که از استخر بدست آمده، عبارت از شکسته‌های ظروف کاشی و شیشه‌ای است که بندرت سالم آنها دیده شده، و اشیاء فلزی مانند ماهی‌تابه، شیردان، هاون و دسته، تبر، خمهای بزرگ سفالی و کوچک آن و کلوک‌های لعابدار و سکه‌های دوره اسلامی و دست‌بند زنانه و عطردانه‌های شیشه‌ای میباشد، که تعدادی از آنها در موزه تخت جمشید و تعدادی دیگر در موزه ایران‌باستان میباشد.

کوه استخر و دژ بالای آن دژ اشکنون و قلعه شکسته

دژ استخر از دژهای معروف و تاریخی است که در انتهای شمال غربی جلگه مرو دشت قرار گرفته است کوهی که این دژ بر فراز آن جای گرفته و دو کوه دیگر «قلعه شکسته اشکنون» در مجاور یکدیگر و مانند سه گنبد، از هر کجای جلگه مرو دشت و ابرج و راجع نمودار است و بنام سه گنبدان نامیده میشود. فردوسی راجع باین سه کوه میگوید:

سه گنبدان ستخر گرین
نشستنگه شاه ایران زمین
و در جای دیگر گفته است:

پناه دلیران ایران زمین

گل است و سپید و ستخر گرین
که مقصد از سخنور عالی مقام سه دژ معروف
گل و گلاب که در کله‌گیلویه، و قلعه سپید

یا دژ اسپید در خاک ممسنی و همین کوه استخر باشد. در جای دیگر راجع به دژ اسپید فرموده است:

دژی بود کش خواندندی سپید
بدان دژ بد ایرانیان را امید

و این همان دژ است که اتابک ابوبکر سعدزنگی بداشتن آن هنگام بیم و اضطراب، و بدترهنگاه شعب بوان هنگام آسایش و فراغ خاطر، افتخار مینموده است.

شعب بوان یکی از بهشتهای چهارگانه قدیم بوده. سه دیگر: سعد سمرقند، غوطه دمشق، نهر ابله میباشد. شعب بوان (بکسر شین و سکون عین) جلگه پردرخت و خوش آب و هوایی است در شولستان فارس (نوبنجان)، که یکی از شهرهای کوره شاپور بوده. این جلگه بین دو کوه واقع و حدود سه فرسخ عرض دارد وسط آن رودی روان و درختان زیاد و انبوهی داشته است. سعد سمرقند (سعد رابصا) نیز نوشته‌اند) جائی بوده در سمرقند بسیار با طراوت و مشجر و مخصوصاً نوشته‌اند که رهگذر شش روز در میان انبوه درخت میگذشته است. غوطه دمشق: شهر خرم و زیبا و خوش آب و هوای دمشق، و نهر ابله (بضم همزه وب و تشدید لام) نهری در شهر بصره که هوای اطراف آن بسیار خوب و با طراوت و دارای درختان بسیاری بوده است. در حدود العالم مینویسد: «شهری استوار است و آب از گرد وی برآید و بر مغرب دجله است و از روی دستار و عمامه بلی خیزد».

ابن بلخی درباره کوه استخر و دو کوه مجاورش (سه گنبدان) مینویسد که: «جمشید سه قلعه بساخت در میان شهر، و آنرا سه گنبدان نام نهاد. یکی قلعه استخر و دوم قلعه اشکنون و سوم قلعه شکسته. بر قلعه استخر خزانه داشتی، و بر شکسته فراش‌خانه و اسباب آن، و بر اشکنون زرادخانه...» و در جای دیگر باز نوشته که: «در جهان هیچ قلعه

قدیم‌تر ازین قلعه نیست و هرا حکام کی صورت‌بندد آنجا کرده‌اند و بعد پیشدادیان آنرا سه گنبدان گفته، دو قلعه دیگر را کی نزدیک آنست یکی قلعه شکسته و دیگر قلعه اشکنون، هر دو قلعه ویران است».

ابن بلخی راجع باستخر بالای کوه نوشته است که: «عضدالدوله حوضی ساخته است آنجا حوض عضدی گویند و چنانست که دره بوده است بزرگ، کی راه سیل آب قلعه بر آن دره بودی، پس عضدالدوله بر بختگری روی آن دره بر آورد، مانند سدی عظیم و اندرون آن به صهروج و موم و روغن بیندود. بعد با کرباس و قیر چند لا برلا در آن گرفته و احکامی کردند کی از آن معظم‌تر نباشد، و این حوض است و بسط آن یک قفیز کم عسری است و عمق آن ۱۷ پایه است کی چون یکسال هزار مرد از آن بخورند یک پایه کم شود، و در میان حوض ۳۰ ستون کرده‌اند از سنگ و صهروج، و بر سر آن حوض پوشیده و بیرون از آن دیگر حوضهای آب و مصنعهها هست و عیب این قلعه آنست کی حصار منیع توان داد و سردسیر است مساند هوای اصفهان و کوشکهای نیکو و سرایهای خوش و میدان فراخ دارد...»^{۳۳}

راه دشوار و منحصر بفرد این کوه، آنجا را طوری مستعد ساخته که در حال حاضر هم چنانچه یک یا دو تنگنچی در راه بالارفتن بکوه قرار بگیرد، دیگر بهیچوجه دست‌یافتن ببالای کوه میسر نخواهد بود، و حتی با سنگ اگر بمهاجم حمله شود، قادر بی‌الا آمدن نخواهد بود، زیرا فقط یک راه باریک و خطرناک دارد که از وسط کوه بی‌الا میرود و پیدا کردن این راه جز بکمک راهنما میسر هر راهگذر نخواهد بود.

از جاده یعنی آنجائیکه با اتومبیل

۳۲ - صفحه ۱۲۷ ترجمه عبدالله فریار
چاپ سال ۱۳۱۷.
۳۳ - صفحه ۲۲۰ فارس‌نامه ابن بلخی.

میتوان تا پای کوه رفت (از راه بنی یکه) دو ساعت تمام طول میکشد که بیالا روند با آنکه بلندی خود کوه از سطح جلگه در حدود چهارصد متر بیش نیست ولی حدود یک فرسخ باید از کوه بالا رفت، چند متری مانده بیالای کوه آثار پلکانی دیده میشود که از کوه تراشیده اند.

در بالای کوه سدره خاکی هر کدام بطول تقریباً یک کیلومتر بموازات یکدیگر از شرق بغرب دیده میشود که مستعد برای زراعت دیم (بدون آب) میباشد. و بطوریکه اظهار میدارند در سالهای ناامنی اشخاصی که در پناه این دژ بسر میبردند، در همانجا زراعت میکردند.

رود کسر از دامنه غربی این کوه در بستر ماریچی خود بیسروصدا میگردد و اراضی مرتب و منظم زراعتی اطراف، از بالای کوه منظره بس زیبا و دیدنی دارد.

در وسط دره دومی بالای کوه، یک استخر بزرگ آبی است که ۵۵ متر طول و بیست متر عرض و هشت متر عمق دارد و ظرفیت آن در حدود نه هزار متر مکعب میشود آب این استخر از آب بارانهای زمستانی و بهار تأمین میگردد است. بدنه و کف استخر از سنگهای شالوده و ملاط آهک مستحکم گردیده، دو استخر کم عرض دیگر که هر کدام تقریباً سی متر طول و شش متر عرض و شش متر عمق دارد در امتداد این استخر ساخته اند که آنها نیز از سنگ و آهک ساخته شده، آب آنها پس از پر شدن با استخر بزرگ میریزد.

در کنار استخر میانی یک سزو کهنسال که در حدود ده متر ارتفاع دارد و محیط تنه آن ۴۶۵ متر است برپا میباشد. این درخت یکی از سروهای کهن روزگار

و چندین سده را پشت سر گذارده و در ۱۳۵ سال پیش که فلاندن آنرا دیده تقریباً بهمین قطر و ارتفاع بوده و شکل آنرا در کتاب خود نقش کرده است.

دژ استخر علاوه بر حوادثی که در خاطره خود دارد و تاریخ موفق بضبط آنها نشده، پیوسته پناهگاه دلیران، وزندان امرای بنام و گردنکشان بوده است. از امرای معروفی که در این قلعه زندانی بوده اند: فضلو به پسر علی بن الحسن است که پس از اخراج او از پارس بدست ملک قاورد بدرگاه البارسلان رفت و او را برانگیزانید تا لشکر بیارس کنسید و باز پارس را به فضلو به داد. فضلو به سپس سر از امر شاه پیچید خواجه نظام الملک او را گرفت و در دژ استخر زندانی داشت و در همانجا نیز شورش کرد و دژ را بدست گرفت تا سرانجام او را گرفته و کشته و پوستش را پر از گاه کردند تا عبرت دیگران شود، و قوم رامانیان در تواریخ قدیمه از اعقاب همین مرد بوده اند.

و نیز نوشته اند که ابوبکر بن سعد چون بر پدر بشورید اتابک سعد او را شکست داد و در دژ استخر زندانی کرد، و پیش ازین جنگ با سلطان محمد خوارزمشاه پیمان بست که هر سال خراج فارس را بدربار بفرستد و سه دژ اشکنون در ابرج و دژ استخر و شکسته را به کوتوالان شاه خوارزم سپارد.

سلجوقشاه برادر محمدشاه بن سلفرشاه برادرزاده اتابک ابوبکر در همین کوه مدتی زندانی بوده و برای رهائی خود این رباعی را مینویسد:

درد و غم و بند من درازی دارد
عیش و طرب تو دلنوازی دارد

بر هر دو ممکن تکیه که دوران فلک
در پرده هزارگونه بازی دارد
چون محمد شاه اسپر گردید
سلجوقشاه از دژ بگریخت و بهمراهی
امراء مغول بهمراه ترکان خاتون بر تخت
پادشاهی نشست، ولی فرمانروائی سلجوقشاه
بیش از چند ماهی طول نکشید و از
لشکریان التاجو که از طرف ایلیخان مغول
مأمور دستگیری او شده بود، شکست خورد
بکازرون فرار کرد و در پای دژ اسپید
در سال ۶۶۲ هـ. ق او را کشتند^۴.

و نیز نوشته اند که وقتی در سال
۶۲۰ سلطان غیاث الدین بن محمد خوارزمشاه
بفارس هجوم برد اتابک سعد زندگی چون
تاب مقاومت نیاورد در همین قلعه پناهنده
شد^۵. شاه اسمعیل صفوی را نیز نوشته اند
که در او ان کودکی زندانی این دژ بوده
است. تفصیل واقعه ازین قرار است که
شاه اسمعیل فرزند شیخ حیدر و عالم شاه
بیگم دختر اوزون حسن در سال ۸۹۱ هجری
بدنیا آمد. یکسال از تولدش
نگذشته پدرش در جنگ بسا شروانشاه
و آق قویونلوها کشته شد، او یکسال داشت
و با دوبرادرش سلطانعلی و سلطان ابراهیم
بدست یعقوب پسر اوزون حسن آق قویونلو
گرفتار گردید چون مادر آنها خواهر
یعقوب بود سلطان از کشتن آنها صرف نظر
کرد و در سال ۸۹۴ هجری آنها را با استخر
فارس تبعید کرد و در همین کوه استخر
زندانی نمود. در سال ۸۹۸ هـ فرمان
امیر رستم پادشاه آنها را با احترام از
زندان رهائی داد و به تبریز آورد و روانه
اردبیل نمود.

۳۴ - شیرازنامه صفحه ۶۳

۳۵ - صفحه ۱۵۴ شگدالازار